

دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های نوین در آموزه‌های قرآن و سنت
سال چهارم، شماره هفتم / بهار و تابستان ۱۴۰۰ش - ۱۴۴۲ق، صص ۳۶-۹

معناشناسی «کتم» در قرآن بر اساس روابط همنشینی

مجتبی محمدی مزرعه‌شاهی^۱

زهره عسگری‌فرد^۲

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱۹)

چکیده

قرآن با همان واژگان و کلمات مورد استعمال عرب معانی جدیدی را به وجود آورد. در واقع انقلاب قرآن یک انقلاب معناشناختی بود. قرآن دارای ساختار منسجم و به هم پیوسته است. حروف، کلمات و ضمایر و نسبت‌های افعال به کار رفته در جملات و عبارات قرآن کاملاً سنجیده و منطقی است و تناسب معنوی واژگان با یکدیگر رعایت شده تا از لحاظ معنوی نیز بافت منسجمی به وجود آورد. واژه‌ها در ترکیب عبارات و جمله‌ها، در قلمروی وسیع‌تر از معنای وضعی استعمال می‌شوند. کاربرد انواع آرایه‌های ادبی (مجاز، کنایه، استعاره، تشبیه، تمثیل و...) روشنگر این موضوع است. یکی از روش‌های فهم متون تکیه بر اصل روابط همنشینی و جانشینی است. بنابراین برای فهم معانی قرآن باید واژه‌های آن را در تقابل و همنشینی با دیگر واژه‌ها کشف کرد. پژوهش حاضر به بررسی واژه «کتم» و ساخت‌های متعدد آن در قرآن با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از مطالعات واژه‌شناسانه از طریق لغت و تحلیل همنشینی واژه-ها در کنار یکدیگر پرداخته است. با تکیه بر روش معناشناسی، واژه «کتم» که در لغت به معنای پنهان کردن است، با واژه‌های «شهادة»، «حق»، «تبدون»، «ایمان»، «بیته»، «خَلَقَ»، «أَنْزَلَ»، «علم»، «فضل»، «حدیث»، «مخرج» همنشین شده است.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، کتم، روابط همنشینی، قرآن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده میبد) mojtaba۶۳mohammadi@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده علوم قرآنی میبد mojtaba۶۳mohammadi@gmail.com

۱. مقدمه

زیبایی زبان قرآن و نیروی تأثیرگذاری آن بر مخاطب مخصوص عصر نزول نبوده بلکه زبان-شناسان، دانشمندان، مفسران، پژوهشگران و... عرب و غیر عرب در هر دوره را مجذوب خود کرده‌است، به گونه‌ای که سعی در فهم و درک حوزه‌های متفاوت این منبع عظیم الهی داشته‌اند. در فرازی از کلام حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به این نکته اشاره شده‌است می‌فرماید: «لم یخلق من الأزمنه»؛ یعنی قرآن با گذر زمان کهنه نمی‌شود. در این میان زبان‌شناسان و معناشناسان با روش-های گوناگون در پی کشف ساختار معنایی و درک واژگان و متن قرآن هستند و آثار ارزنده‌ای در این زمینه به رشته تحریر در آورده‌اند. معناشناسی این امکان را فراهم می‌کند که روابط معنایی مفاهیم مختلف قرآنی در یک شبکه ارتباطی گسترده استخراج شود. اولین قدم در شناخت هر متن توجه به معنای واژگان و مفردات آن است، زیرا زبان یک پدیده پویا (Dynamic) و نه ایستا (Static) است. بنابراین ساختارهای گوناگون آن ممکن است در طول تاریخ دگرگون شود و ساختاری به جای ساختار دیگر بنشینند. شناسایی این تحولات در فهم متون کهن نقش و اهمیت فراوانی دارد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶: ۱۷۱/۱). پژوهش پیش رو با روش تحلیلی-توصیفی به بررسی روابط همنشینی واژه «کتم» در ساخت‌های مختلف پرداخته تا بتوان با این روش به فهم و ترجمه دقیق‌تری از آیات قرآن دست یافت. و در پی پاسخ به این سؤال هستیم که همنشینی‌های واژه «کتم» کدامند؟ تاکنون هیچ پژوهش مستقلی درباره معناشناسی واژه کتم در قرآن بر اساس روابط همنشینی صورت نگرفته و در این پژوهش سعی بر آن شده تا واژه کتم با استفاده از کتب لغت معناشناسی شود و سپس بر اساس روابط همنشینی مورد تحلیل قرار گیرد.

زبان‌شناسی چند شاخه دارد که برخی رشته علمی مستقل‌اند و هر یک کاربرد ویژه خود را در مطالعات قرآنی دارند.

آواشناسی: دانش «Phonetics» به مطالعه صورت مادی زبان می‌پردازد. (همان، ۱۶۸/۱)

نحوشناسی: دانش «Syntax» به دستور زبان می‌پردازد. (همان، ۱۶۹/۱)

کاربردشناسی: دانش (Pragmatism) به کاربرد زبان و ارتباط آن با ابعاد مختلف زندگی بشر می‌پردازد. (همان، ۱۷۱/۱)

زبان شناسی تاریخی: سیر تاریخی پیدایش زبان و سیر گسترش آن را مطالعه می‌کند. (همان، ۱۷۱/۱)

ریشه‌شناسی: دانش (Etymology) به شناخت ریشه‌های کلمات می‌پردازد و معادل آن در دانش‌های سنتی ادبیات عرب «علم الاشتقاق» است. (همان، ۱۷۱/۱)

معناشناسی: دانش (Semantics) به پیدایش معنا و سیر پیشرفت و دگرگونی‌های آن می‌پردازد و روابط معنایی بین مفاهیم مختلف را شناسایی و شبکه‌ای از معانی مرتبط به هم را استخراج می‌کند. (همان، ۱۷۲/۱)

۲. معناشناسی

معناشناسی یکی از مهم‌ترین روش‌های فهم قرآن است. رشد دانش زبان شناسی (آواشناسی، نحوشناسی، کاربرد شناسی، زبان‌شناسی تاریخی، ریشه‌شناسی، معناشناسی) به نوعی در فهم و تفسیر آیات قرآن مؤثر هستند. رویکرد معناشناسانه از رویکردهای جدید به مطالعات قرآنی است. معناشناسی مطالعه معنای واژه‌ها، عبارات و جملات است. معناشناسی زبانی با آن معنای قراردادی سر و کار دارد که با استفاده از واژه‌ها، عبارات و جملات زبان منتقل می‌شود (جورج یول، ۱۳۸۵: ۱۳۸). «معناشناسی تحقیق و مطالعه‌ای تحلیلی درباره کلمات کلیدی یک زبان است به منظور آنکه سرانجام جهان‌بینی قومی شناخته شود که آن زبان را نه تنها همچون وسیله سخن گفتن و اندیشیدن بلکه مهم‌تر از آن همچون وسیله‌ای برای تصور کردن و تفسیر کردن جهانی که آن قوم را احاطه کرده است بکار می‌برد.» (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶: ۳۸/۱)

۲-۱. معنای مفهومی

معنای مفهومی آن مؤلفه‌های معنایی پایه و اصلی را دربر می‌گیرد که با کاربرد تحت‌اللفظی و حقیقی یک واژه منتقل می‌شود. (جورج یول، ۱۳۸۵: ۱۳۹)

۳. واژه‌شناسی «کتم»

موضوعی که از دیر زمان باعث حق‌کشی‌های فراوان در جوامع انسانی گردیده، مسأله کتمان حق است. کتمان حق، مسلماً منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه‌های نبوت نیست بلکه اخفای هر

چیزی که مردم را می‌تواند به واقعیتی برساند در مفهوم وسیع این کلمه درج است. حتی گاه سکوت در جایی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصداق کتمان حق می‌شود. بنابراین افشا کردن حقایق در مسائل مورد ابتلای مردم، مشروط به سؤال نیست. به خصوص اینکه قرآن تنها از مسأله کتمان سخن نمی‌گوید، بلکه بیان و تبیین حقایق را نیز لازم می‌شمرد و همین اشتباه شاید سبب شده که جمعی از دانشمندان از بازگو کردن حقایق لب فرو بندند به عذر اینکه کسی از آنها سؤال نکرده‌است. واژه «کتم» یکی از واژگان کاربردی در قرآن کریم است، واژه «کتم» و مشتقات آن ۲۱ مرتبه در قرآن به کار رفته است.

۳-۱ «کتمان» در لغت

برخی معانی که در کتب لغت برای واژه «کتمان» ذکر شده بدین شرح است:

الکِتْمَانُ: مخفی نگه داشتن سخن. كَتَمْتُهٔ كِتْمًا و كِتْمَانًا: گفته‌اش را پوشیده نگه داشت. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۶۵۴) کتم و کتمان به معنی پنهان کردن است «كَتَمَ الشَّيْءَ كِتْمًا و كِتْمَانًا اٰخْفَاةً». (قرشی، ۱۳۸۷: ۹۰/۶) منظور از کتمان، سکوت نمودن از یک معنا و مقصود است؛ اخفاء اعم از کتمان بوده و معنای وسیع‌تری دارد؛ به طور مثال در مورد پنهان نمودن پول در لباس از اخفاء استفاده می‌شود ولی استعمال کتمان، ناصحیح است، هم‌چنین کتمان معنا یا اخفاء آن هر دو صحیح می‌باشد. (ابوهلال عسکری، بی تا، ۱۸۹)

۴. معناشناسی واژه «کتمان» در روابط همنشینی

قرآن کلامی به هم پیوسته و دارای وجوه معنایی است. لذا اساس معناشناسی قرآن آن است که واژگان آن در یک شبکه ارتباطی به هم پیوسته‌ای با اجزاء و مجموعه و فضای خاص آن، مفهوم پیدا می‌کنند.

۴-۱ همنشینی «کتم» با «شهادة»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه «کتم» هم‌نشین شده‌است واژه شهادت است، که در آیات ۱۴۰ بقره، ۲۸۳ بقره، ۱۰۶ مائده به کار رفته است.

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره، ۱۴۰) «یا می‌گوئید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی و یا نصرانی بودند؟ اگر این را بهانه کرده بودند در پاسخ شان بگو آیا شما داناترید یا خدا؟ و چه کسی ستمگرتر است از کسی که شهادتی را که از ناحیه خدا نزد خود دارد کتمان کند و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.»

الشُّهُودُ وَ الشَّهَادَةُ حاضر بودن همراه با مشاهده، که این مشاهده نمودن یا با چشم ظاهری یا به بصیرت است و گاهی به صرف حضور نیز اطلاق می‌گردد. اما استعمال واژه‌ی «شهود» برای مجرد حضور و «شهادة» برای حضور همراه با مشاهده سزاوارتر است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۲۶) شهود و شهادت به معنی حضور و معاینه است. (قرشی، ۱۳۸۷: ۷۴/۴) گاهی به معنای آشکار آید (همان، ۷۵/۴) «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» (السجده، ۶) «از پنهان و آشکار باخبر است» آنچه از حواس ظاهری و بصیرت مردم و آنچه که با این دو قوه قابل رؤیت باشد از دیدشان پنهان است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۲۷) و نیز به معنای ادای شهادت و خیر قاطع می‌باشد «فَيُقْسِمُونَ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا- ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا» (المائدة، ۱۰۷- ۱۰۸) «و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: «گواهی ما، از گواهی آن دو- این کار، نزدیک‌تر است به اینکه گواهی بحق دهند» (قرشی، ۱۳۸۷: ۷۵/۴) مُشْهِدٌ: زنی که شوهرش، نزدش باشد. مُشَاهِدٌ: جمع مَشْهَدٌ است و مَشَاهِدٌ الْحَجَّ: جایگاه‌های با شرافتی که ملائکه و انسان‌های متقی در آنجا حضور می‌یابند و مَشَاهِدُ الْحَجِّ عبارت از محل انجام مناسک و اعمال حج می‌باشد. شَهَادَةٌ: حرفی که از روی علم و آگاهی و با مشاهده‌ی چشم سر یا چشم دل بیان می‌شود. فرمود: «أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ» (الزخرف، ۱۹) «آیا شاهد آفرینش آن‌ها بوده‌اند؟! « یعنی مشاهده با چشم ظاهری. سپس فرمود: «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ» (الزخرف، ۱۹) «گواهی آنان نوشته می‌شود» که تنبیهی است بر این که مشاهده با شهود و بصیرت است و آیه‌ی: «لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» (آل عمران، ۷۰) «چرا به آیات خدا کافر می‌شوید، در حالی که (به درستی آن) گواهی می‌دهید؟!» یعنی در حالی که به آن علم و آگاهی دارید. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۲۷). و چه بسا با واژه‌ی «شهادة» تعبیر از حکم می‌شود، مانند: «وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» (یوسف، ۲۶) «و شاهده‌ی از خانواده آن زن شهادت داد» و گاهی تعبیر از اقرار می‌شود مانند: «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا» (فصلت، ۲۱) «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟!» (همان، ۴۲۷) شهود جمع شاهد به معنی حاضر و بیننده و اشهاد جمع شاهد به معنی شهادت کننده است. (قرشی، ۱۳۸۷: ۷۵/۴). و آیه‌ی: «وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» (البروج، ۳) «و سوگند به شاهد و مشهود

[«شاهد»: پیامبر و گواهان اعمال و «مشهود»: اعمال امت است] گفته شده است: مشهود روز جمعه است و نیز گفته شده است: مقصود روز عرفه و روز قیامت می‌باشد و شاهد: هر کسی که این را درک نماید. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۲۹) اما واژه‌ی «شَهِید» برای شاهد و بیننده‌ی چیزی معنا شده است و آیه‌ی شریفه: «مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» (ق، ۲۱) «در حالی که همراه او حرکت دهنده و گواهی است» شَهِيد: کسی که در حال احتضار است. تَشْهَدُ: این است که شهادت دهد به این که: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». (همان، ۴۲۹-۴۲۸)

بزرگترین ظلم‌ها، ظلم فرهنگی و کتمان حقایق است. (قرائتی، ۱۳۸۸: ۲۱۵/۱) و کیست ستمکارتر از آن کس که با اینکه شهادتی از خدا را تحمل کرد، کتمان کند. پس شهادتی که در آیه آمده شهادت تحمل است نه شهادت اداء. ممکن هم هست معنا این باشد: که (شهادت خدا را بر اینکه نامبردگان قبل از تورات و انجیل بودند کتمان کند) که در این صورت شهادت به معنای اداء خواهد بود، ولی معنای اول درست است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۴۷۳/۱)

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَغْضًا فُلْيُودُ الَّذِي أَوْتِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره، ۲۸۳) «و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید، باید گروی گرفته شود و اگر بعضی از شما بعضی دیگر را امین شمرد، امانت‌دار باید امانت او را بدهد و از خدا و پروردگار خویش بترسد و زنهاری! نباید گواهی را کتمان کنید و با اینکه دیده‌اید، بگوئید: ندیده‌ام، که هر کس شهادت را کتمان کند دلش گنهکار است و خدا به آنچه می‌کنید دانا است.»

گواهان نباید وقتی دعوت شدند که گواهی دهند گواهی خود را پنهان دارند. و هر کس از شما که گواه و شاهد بوده و با علم و یقین و بدون خوف ضرر بعد از دعوت به گواهی، کتمان کند برای این که کاملاً نکوهش از کتمان شهادت را بفهماند گناه آن را به قلب نسبت داده است همان طوری که خداوند برای تمجید ایمان آن را به قلب نسبت داده است. که می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (مجادله، ۲۲) (ایمان در دل آن‌ها ثابت گشته است). (طبرسی، بی تا: ۲۱۰/۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَا نُوْكَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْآ إِذًا لِمَنِ الْآثِمِينَ

(مأئده، ۱۰۶) «ای کسانی که ایمان آوردید شهادتی که برای یکدیگر در حال احتضار و هنگام ادای وصیت تحمل می‌کنید می‌باید که دو تن از شما یا دیگران آن را تحمل کنند و اگر مصیبت مرگ، شما را در سفر پیش آید و دو نفر مسلمان نیافتید تا وصیت شما را تحمل کنند، دو نفر از کفار را شاهد بگیرید و در صورتی که ورثه درباره این دو شاهد سوء ظنی داشتند آنان را بعد از نماز بازداشت کنید تا سوگند یاد کنند که ما شهادت خود را به منظور سود مادی اگر چه رعایت جانبداری از خویشان باشد تحریف نکرده و شهادت خدای را کتمان نکرده‌ایم.»

آیه شریفه راجع به گواه گرفتن هنگام وصیت و حکم شهود غیر مسلمان بر وصیت است. محصل مضمون آیه این است که اگر یکی از مسلمین در سفر احساس کرد که اجلش فرا رسیده و خواست تا وصیتی کند می‌باید دو نفر شاهد عادل از مسلمین را در حین وصیت خود گواه بگیرد. و اگر به چنین دو نفری دست نیافت، دو نفر از یهود و نصارا گواه بگیرد، و اگر پس از مرگش اولیای او این وصیت را نپذیرفتند و درباره آن سوء ظنی داشتند، آن دو شاهد را بازداشت می‌کنند تا پس از نماز بر صدق شهادت خود به خدای متعال سوگند یاد کنند و به این وسیله به نزاع خاتمه دهند. (طباطبایی، ۲۸۵/۶ : ۱۳۸۷)

صاحب کتاب «نظم القرآن» گوید: شهادت، مصدر و به معنای «شهود» است. درباره معنای شهادت، اقوالی ذکر کرده‌اند: اول: منظور شهادت‌های حقوقی در محاکم است. این قول با آیه مناسب‌تر است. دوم: در اینجا منظور از شهادت: حضور است. (طبرسی، بی تا: ۲۱۷/۷-۲۱۲)

۴-۲ همنشینی «کتَم» با «حق»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم هم‌نشین شده‌است واژه حق است، که در آیات ۴۲ بقره، ۱۴۶ بقره و ۷۱ آل عمران به کار رفته است.

و لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره، ۴۲) «شما که دانائید حق را با باطل می‌امیزید و آن را کتمان می‌کنید»

حق: اصل الحق از مطابقت و برابری می‌باشد مثل هماهنگی در با پاشنه‌ی آن که با استقامت می‌چرخد. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۰۱) ثابت، ضد باطل، صدق (قرشی، ۱۳۸۷: ۱۵۸/۷) و حق بر چند وجه گفته شده است:

اول: به کسی که چیزی را بر اساس و مقتضای حکمت ایجاد نماید. مانند: «وَرَدُّوْا اِلٰی اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ» (یونس، ۳۰) «و همگی به سوی «الله» مولی و سرپرست حقیقی خود بازگردانده می‌شوند» دوّم: به چیزی که بر مقتضای حکمت به وجود آمده است. خدای تعالی در مورد قیامت فرمود: «وَيَسْتَنْبِئُوْنَكَ اَحَقُّ هُوَ قُلُّ اِي وَرَبِّيْ اِنَّهُ لَحَقُّ» (یونس، ۵۳) «از تو می‌پرسند: آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟ بگو: آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حق است». سوم: در مورد اعتقاد داشتن به چیزی که با واقعیت مطابقت و همسانی دارد نیز حق می‌گویند. مانند: «فَهَدٰى اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَا اِخْتَلَفُوْا فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِاٰذْنِهٖ» (بقره، ۲۱۳) «خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود». چهارم: به قول و عمل که بر حسب واقع و به مقدار واجب و در وقت خودش انجام گیرد حق می‌گویند. مانند: «كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ» (یونس، ۳۳) «این چنین فرمان پروردگارت مسلم شده» و «حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّيْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» (سجده، ۱۳) «سخن و وعده‌ام حق است که دوزخ را پر کنم». احققت کذا: حقانیت آن را ثابت کردم. یا به حق بودن آن حکم نمودم و در آیه‌ی شریفه «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ» (الأنفال، ۸) «تا حق را تثبیت کند» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۰۲) آیه‌ی: «الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ» (الحاقه، ۱-۲) «روز رستاخیز روزی است که مسلماً واقع می‌شود» اشاره به قیامت دارد. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۱) و در آیه-ی: «حَقِيْقٌ عَلٰى اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ» (الأعراف، ۱۰۵) «سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم» گفته شده است حقیق به معنای سزاوار و شایسته بودن می‌باشد و «حَقِيْقٌ عَلٰى» نیز قرائت شده است و نیز گفته شده که به معنای واجب می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۰۲) «أَحَقُّ» در آیه-ی «وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ» (بقره، ۲۴۷) «ما شایسته‌تریم به حکومت» نیز به معنای سزاوارتر است. (قرشی، ۱۳۸۷: ۱۶۰/۷). و الحقیقه گاهی در مورد چیزی که برایش ثبات و وجود است استعمال می‌شود و گاهی حقیقه در مورد اعتماد به کار می‌رود و احیاناً در مورد عمل و قول استعمال می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۰۲) «حق» از اسماء حسنی است. (قرشی، ۱۳۸۷: ۱۶۰/۷)

«و تکتما» مجزوم [به حذف نون] و عطف بر «تلبسوا» و به معنای «لا تکتما» می‌باشد، یعنی، نپوشانید و یا منصوب است به «ان» مقدر، بنابراین معنای «تکتما» این است که: میان آمیختن حق

با باطل و کتمان حق جمع نکنید، مثل این که گفته می‌شود: لا تاكل السمک و تشرب اللبن یعنی میان خوردن ماهی و آشامیدن شیر جمع نکن. (طبرسی، ۱۳۷۵: ۷۴/۱) وَ تَكْتُمُوا عطف است به جای «تلبسوا» یعنی: حق را به باطل نیامیزید و حق را با آنکه می‌دانید کتمان ننمائید. (قرشی بنابی، ۱۳۷۵: ۱۱۱/۱) (این خطاب متوجه رؤسای بنی اسرائیل است) آنان صفات پیامبر را که در تورات است کتمان کردند. (طبرسی، بی تا: ۱۵۳/۱)

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (بقره، ۱۴۶) «آنهايي که ما کتابشان دادیم قرآن را می‌شناسند آن چنان که فرزندان خود را، ولی پاره‌ای از ایشان حق را عالماً عامداً کتمان می‌کنند»

ضمیر در (يعرفونه) به رسول خدا ﷺ بر می‌گردد. اهل کتاب پیامبر اسلام را مانند بچه‌های خود را می‌شناسند، بخاطر اینکه تمامی خصوصیات آن جناب را در کتب خود دیده‌اند، ولی با این حال طائفه‌ای از ایشان عالماً عامداً معلومات خود را کتمان می‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱/۴۹۱)

يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران، ۷۱) «ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبه می‌سازید و حق را کتمان می‌کنید با اینکه شما از هر ملتی دیگر بهتر می‌دانید؟»

«وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ» یعنی نبوت محمد ﷺ را که حق است انکار می‌کنید و بشارت‌هایی را که بر نبوت و صفات اوست پنهان می‌دارید و علامت‌هایی که از او در کتب خود دارید ندیده می‌گیرید. (طبرسی، بی تا: ۱۲۲/۴) جمله: "وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ" دلالت دارد بر اینکه مراد از "لبس" کتمان مسائل مربوط به معارف دینی است نه آیاتی که دیدنی و به چشم مشاهده کردنی است، مانند آن آیاتی که خودشان تحریف و یا کتمان کردند و یا به غیر آنچه منظور بود تفسیر نمودند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳/۴۰۴)

۴-۳ همنشینی «کتم» با «تبدون»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم هم‌نشین شده‌است واژه بدء است، که در آیات ۳۳ بقره، ۹۹ مائده و ۲۹ نور به کار رفته است.

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (بقره، ۳۳) «گفت ای آدم، فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت مگر به شما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می‌دانم، آنچه را که شما آشکار کرده‌اید و آنچه را پنهان می‌داشتید میدانم»

بَدَأُ: بَدَأَ الشَّيْءُ بُدْؤًا وَ بَدَاءً: یعنی آن چیز به صورت آشکار، ظاهر شد. آیه‌ی: «وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» (الزمر، ۴۷) «و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می‌شود که هرگز گمان نمی‌کردند» در جای ظهور رأی و مصلحت نیز به کار رفته مثل: «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا آيَاتِ لَيْسُ جُنَّةً حَتَّى حِينٍ» (یوسف، ۳۵) «و بعد از آنکه نشانه‌های (پاک‌ی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند» «سَوَاءٌ أَلْعَاكِفُ فِيهِ وَالْأَبَادِ» (الحج، ۲۵) «برابر قرار دادیم، چه کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند یا از نقاط دور وارد می‌شوند» «باد» در اینجا به معنی مسافر است که ظاهر می‌شود یعنی: مقیم و مسافر در آن یکسان است. (قرشی، ۱۳۸۷/۱:۱۷۲) الْبَدُو: بادیه نشینی، خلاف حَضْر. خداوند می‌فرماید: «وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» (یوسف، ۱۰۰) «و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷:۷۰).

مراد از علم به اسماء و اینکه مسمیات، حقائق و موجودات خارجی و دارای حیات و علم بوده‌اند در عین اینکه علم و حیاة داشته‌اند، در پس حجاب غیب، یعنی غیب آسمان‌ها و زمین قرار داشته‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴/۱:۱۸۱)

(وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) آنچه ملائکه اظهار بدارند و آنچه پنهان کنند، دو قسم از غیب نسبی است، یعنی بعضی از غیب‌های آسمان‌ها و زمین است و به همین جهت در مقابل آن جمله: (أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) قرار گرفت، تا شامل هر دو قسم غیب یعنی غیب داخل در عالم ارضی و سماوی و غیب خارج از آن بشود.

دو وجه در معنی "وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ" وجود دارد: تقید جمله: (کتتم تکتمون) تقید (کتتم)، باین معنا اشعار دارد: که در این میان در خصوص آدم و خلافت او، اسراری مکتوم و پنهان بوده، چون از این جمله بر می‌آید که ابلیس قبل از بوجود آمدن صحنه خلقت آدم و سجده ملائکه، کافر بوده و سجده نکردنش، و مخالفت ظاهریش، ناشی از مخالفتی بوده که در باطن، مکتوم داشته. (همان، ۱۸۲/۱) ممکن است وجه دیگر آن این باشد که ملائکه از ظاهر کلام خدا که فرمود: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)، این معنا را فهمیدند و آن را کتمان کردند، که مراد خدا به خلیفه قرار

دادن در زمین اطلاق خلافت باشد چون ملائکه احتمال نمی‌دادند که یک موجود مادی و زمینی بتواند مقام خلافت خدایی را دارا شود. (همان، ۱۸۸/۱)

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (مائده، ۹۹) «بر عهده رسول جز رسانیدن پیام چیزی نیست و خداوند می‌داند آنچه را که اظهار می‌کنید و آنچه را که کتمان می‌نمائید»

در این جمله نوعی تهدید وجود دارد، آنچه بر پیامبر واجب بود ابلاغ کند، کرده است و بر شما اتمام حجت شد و بهانه‌ای برای کوتاهی کردن در انجام وظیفه خود ندارید. (طبرسی، ۱۳۷۵:۱۳۱/۲)

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ: این جمله، از لحاظ تهدید و وعید، در نهایت درجه قرار دارد. (طبرسی، بی تا: ۱۹۲/۷)

از اقوال و افعال، از طاعت و مخالفت و دوستی علی عليه السلام و اعراض از او آنچه را که آشکار کنید خداوند همه را می‌داند، و همچنین آنچه، از پنهانی‌های نفوستان که آنها را شما نمی‌دانید و احساس به آن نمی‌کنید و از عقیده‌ها و نیت‌ها و عزم‌هایی که جز خودتان کسی نمی‌داند و از اقوال و افعالتان که آنها را از انسان‌های دیگر مخفی می‌کنید، یا آنها را از غیر دوستانتان مخفی می‌کنید، ... همه را خدا می‌داند، پس آنچه را که محمد صلى الله عليه وآله در امر دیتتان به شما گفته است، یا آن را در حقّ علی عليه السلام بیان داشته از اینکه بر خلاف آن بگویید یا انجام دهید، ببندیشید. (سلطان علی شاه، ۴۳۹-۴۴۰: ۱۳۷۲/۴)

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (نور، ۲۹) «و اما در خانه‌های غیر مسکونی برای شما گناهی نیست که به خاطر کالایی که در آن دارید داخل شوید و خدا آنچه را که آشکار و یا پنهان کنید می‌داند».

مراد از این خانه‌ها اماکن عمومی است؛ نظیر مسافرخانه‌ها و مغازه‌ها. بنابراین، اگر کسی متاعی در مسافرخانه و یا مغازه‌ای داشته باشد، می‌تواند بدون این که شخصا درخواست اجازه از صاحب آن کند وارد آن شود و متاع خود را بردارد. (مغنیه، ۱۳۷۸: ۶۱۳/۵) شاید گاهی بعضی از افراد از این استثناء سوء استفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه‌های غیر مسکونی شوند تا کشف اسراری کنند و یا در خانه‌های مسکونی به این بهانه که نمی‌دانستیم مسکونی است ورود کنند، اما خدا از

همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را به خوبی می‌شناسد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۴/۴۲۹)

۴-۴ همشینی «کتب» با «ایمان»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتب همشینی شده است واژه ایمان است، که در آیه ۲۸ سوره غافر به کار رفته است.

وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (غافر، ۲۸) «و مردی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من الله است با اینکه از ناحیه پروردگارتان آیاتی روشن آورده؟ و اگر دروغگو باشد وزر دروغش به عهده خود اوست. ولی اگر راست بگوید: بعضی از آن وعده‌هایی که به شما داده به شما می‌رسد. به درستی که خدا کسی را که اسرافگر و دروغگو باشد نمی‌آمزد»

أمن: اصل الأُمن: آرامش یافتن نفس و از بین رفتن ترس. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۸) ایمنی، آرامش قلب، خاطر جمع بودن (قرشی، ۱۳۸۷: ۱/۱۲۲) الأُمن و الأمانة و الأمان مصدر می‌باشند. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۸) در آیه‌ی: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» (بقره، ۲۸۳) «و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید» (قرشی، ۱۳۸۷: ۱/۱۲۳) الأمان احیاناً اسم برای حالتی که انسان در آن در امنیت و آرامش به سر می‌برد به کار می‌رود و گاهی بر کسی اطلاق می‌شود که انسان به واسطه او احساس امنیت می‌کند. مثل: «وَتَخَوُّوا أَمَانَتِكُمْ» (انفال، ۲۷) «و در امانات خود خیانت روا مدارید» یعنی به چیزهایی که بر آن ایمن بودید خیانت نکنید. و مراد از آیه‌ی شریفه: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» (آل عمران، ۹۷) «و هر کس داخل آن [= خانه خدا] شود؛ در امان خواهد بود» یعنی از آتش در امان است. منظور در امان ماندن از بلایای دنیوی است که دامنگیر افراد می‌شود. «أَمْنَةً نُعَاسًا» (آل عمران، ۱۵۴) «آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، بصورت خواب سبکی بود» به معنای «أَمْنًا». و أَمْنَةً جمع است مانند كَتَبَةٌ و در روایت نزول عیسی آمده است که: «و تَفَعَّ الْأَمْنَةُ فِي الْأَرْضِ» أمن: بر دو گونه استعمال می‌شود: یکی اینکه متعدی بنفسه است مثل أَمْنَتُهُ یعنی برای او امنیت ایجاد کردم (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۹) به معنی ایمنی دادن (قرشی، ۱۳۸۷: ۱/۱۲۴) و از همین باب است که به خداوند صفت «مؤمن» اطلاق می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۹) یعنی

ایمنی دهنده (قرشی، ۱۳۸۷: ۱، ۱۲۴) دوم اینکه: غیر متعدی است و معنایش چنین است که دارای امینیت شد. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۹) امینه به معنی امن است مانند: «الْتَعَاسَ أَمْنَةً» (انفال، ۱۱) «هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش». (قرشی، ۱۳۸۷: ۱/۱۲۳) لازم نیست در آیهی «اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» (بقره، ۱۲۶) «این سرزمین را شهر امنی قرار ده» آمین را ذا امن معنی کنیم، بلکه شهر امن مانند شخص ایمن کاملاً صحیح است. امین در لغت به معنی فاعل و مفعول (آمین مأمون) هر دو آمده است در آیهی «وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (الأعراف، ۶۸) «و من خیرخواه امینی برای شما هستم» الایمان: تسلیم توأم با اطمینان خاطر پس مؤمن آن است که به حق تسلیم شود و قلبش در آن تسلیم مطمئن و آرام و بی اضطراب باشد «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا» (حجرات، ۱۵) «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده». (قرشی، ۱۳۸۷: ۱/۱۲۶-۱۲۳) گاهی اسم برای شریعتی است که حضرت محمد ﷺ آن را آورده است و آیهی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا» (مائده، ۶۹) «آنها که ایمان آورده‌اند و یهود» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۹) قرآن ایمان به معنی اعتقاد و تصدیق را تأیید نمی‌کند. مؤمن کسی است که به حق تسلیم باشد و آن قهراً با عمل توأم است و بدون آن مصداق ندارد. (قرشی، ۱۳۸۷: ۱/۱۲۵-۱۲۴) رَجُلٌ أَمِنَةٌ و أَمِنَةٌ: به هر کسی اعتماد پیدا می‌کند. و رَجُلٌ أَمِينٌ و أَمَانٌ: مردی که همه به او اعتماد دارند. الأَمُون: شتری که هنگام راه رفتن نمی‌لغزد و نمی‌افتد. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۵۰)

این آیه فراز دیگری از تاریخ موسی ﷺ و فرعون را بیان می‌کند که تنها در این سوره مطرح شده است و آن داستان "مؤمن آل فرعون" است. از ظاهر سیاق برمی‌آید که جمله "مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ" صفت آن مرد باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷/۴۹۸) یا صله برای «یکتم» است در اصل: یکتم ایمانه من آل فرعون، بوده است. (طبرسی، ۱۳۷۵: ۵/۴۱۹) و جمله "يَكْتُمُ إِيمَانَهُ" صفت دیگری از او باشد، در نتیجه معلوم می‌شود مؤمن آل فرعون از دودمان خود فرعون، یعنی از نژاد قبطیان بوده و نیز از خواص درباریان وی بوده و کسی از ایمان درونی او خبردار نشده، چون ایمان خود را از آنان مخفی می‌کرده و تقیه می‌نموده. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷/۴۹۸) و خود را موظف به حمایت حساب شده از موسی ﷺ می‌دید، هنگامی که مشاهده کرد با خشم شدید فرعون جان موسی ﷺ به خطر افتاده مردانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود توطئه قتل او را بر هم زد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۰/۸۳) نام او حبیب، یا خربیل، یا خزبیل، بوده است (نام او «حزقیل» نیز گفته شده است) (طبرسی، ۱۳۷۵: ۵/۴۱۹)

۴-۵ همنشینی «کتم» با «بینه»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم هم‌نشین شده‌است واژه بینه است، که در آیه ۱۸۷ آل عمران به کار رفته است.

وَ إِذِ اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (آل عمران، ۱۸۷) «و چون خدا پیمان گرفت از آنان که کتاب به آنها داده شد که حقایق کتاب آسمانی را برای مردم بیان کنید و کتمان نکنید پس آنها عهد خدا را پشت سر انداخته و آیات الهی را به بهایی اندک فروختند و چه بد معامله کردند»

بان: آشکار و ظاهر شد. بیان، بینونه و تبیان همه از «بین» به معنی وسط‌اند. و چون وجود وسط توأم با انفصال و ظهور و انقطاع است لذا «بان» را به معنی قطع شدن و آشکار شدن گفته‌اند. می‌گویند: «بَانَ الشَّيْءُ عَنِ الشَّيْءِ» یعنی قطع شد و گویند: «بَانَ الشَّيْءُ بَيَانًا» یعنی آشکار و روشن شد. بَينٌ: صفت مشبیه است. (قرشی، ۱۳۸۷/۱:۲۵۷) بَانَ و استبان و تَبَيَّنَ مثل: عَجَلَ و استعجل و تعَجَّلَ، آشکار و ظاهر شد. مانند: «قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ» (عنکبوت، ۳۸) «و مساکن (ویران شده) آنان برای شما آشکار است» اَلْبَيِّنَةُ: دلالت آشکار عقلی یا حسّی و دو شاهد را «بینه» گفته‌اند. (راغب اصفهانی: ۱۳۸۷:۱۱۴) «بینه» مؤنث «بین» و جمع آن بیّنات است و آن دو به معنی دلیل روشن و آیات واضح‌اند. (قرشی، ۱۳۸۷/۱:۲۹۵) آیه‌ی: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ» (هود، ۱۷) «آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد». البیان: به معنی کشف و از نطق اعم است و اسم مصدر نیز می‌آید. در مجمع البیان فرماید: تبیان و بیان هر دو به یک معنی است. (قرشی، ۱۳۸۷/۱:۲۹۵) واضح و آشکار کردن چیزی. و بیان اعم از نطق است چون نطق مختص انسان است. و هر آنچه را که بوسیله انسان گفته شود نیز «بیان» می‌نامند. بیان بر دو قسم است: اول: بیان به وضوح و آشکار و آن عبارت است از اشیاء و موجوداتی که به گونه‌ای دلالت بر آثار آفرینش دارد. دوم: بیان به معنای کشف کردن و اختبار، که بوسیله نطق، نوشتن یا اشاره می‌باشد. اما معنای بیان که برای روشن شدن یک حالت می‌آید مثل: «وَ لَا يَصْنَعَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (زخرف، ۶۲) «و شیطان شما را (از راه خدا) باز ندارد، که او دشمن آشکار شماست!» اما بیان به اختبار مثل: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» (آل عمران، ۱۳۸) «این، بیانی است برای عموم مردم». و هر چیزی را که بواسطه آن مجمل و مبهم تشریح شود «بیان» گفته‌اند. و بَيِّنَةٌ و أُبَيِّنَةٌ و زمانی استعمال می‌شود که بیانی برای کشف و اظهار آن قرار داده شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷:۱۱۵-۱۱۴) و مبین که اسم فاعل از باب

افعال است را به معنی آشکار یا آشکار کننده بگیریم « وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ » (زخرف، ۱۸) «و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟!» او در خصام و گفتگو آشکار کننده نیست. (قرشی، ۱۳۸۷: ۲۵۹/۱)

جمله "لتبیننه" با اینکه با لام قسم و نون تأکید ثقیله همراه است و نهایت تأکید را می‌رساند، باز با جمله "و لا تکتمونه" بدرقه شده‌است که آن هم دستور به عدم کتمان می‌دهد. خداوند مؤکدترین پیمان را از آنها برای بیان حقایق گرفته بوده، اما با این همه، در این پیمان محکم الهی خیانت کردند و حقایق کتب آسمانی را کتمان نمودند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۰۶/۳) مقصود از «تَبَيَّنَهُ» آشکار کردن و معرفی شخص پیغمبر ﷺ است. (عاملی، ۱۳۶۰: ۳۰۰/۲) یعنی محمد ﷺ را به مردم معرفی کنید و مرجع ضمیر (ه) در (لتبیننه) محمد ﷺ است زیرا در کتاب ایشان آمده که محمد ﷺ رسول خداست و دین الهی اسلام می‌باشد. ممکن است ضمیر به کتاب برگردد یعنی کتاب را که اسم محمد ﷺ در آن است بیان کنید. (طبرسی، بی تا، ۳۷۹/۴)

۴-۶ همنشینی «کتم» با «خَلَقَ»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم هم‌نشین شده‌است واژه خَلَقَ است، که در آیه ۲۲۸ بقره به کار رفته است.

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره، ۲۲۸) «و زنان مطلقه از شوهر کردن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنها بگذرد، و روا نیست آنچه را که خدا در رحم آنها آفریده کتمان کنند اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند و شوهران آنها حق دارند که آنها را به زنی خود باز رجوع دهند اگر نیت خیر و سازش دارند و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانکه، شوهران را بر زنان حقوقی است، لیکن مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود و خدا بر همه چیز توانا و بر همه امور داناست.»

الخَلْقُ در اصل به معنای اندازه‌گیری صحیح است و در ابداع و ایجاد چیزی بدون تقلید و سابقه‌ی قبلی استعمال می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۵۳) خلق: مثل (فلس) آفریدن مانند: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (اعراف، ۵۴) «آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او)

ست» و آفریده (مخلوق) مانند: «أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» (اسراء، ۴۹) «آیا هنگامی که ما، استخوان‌های پوسیده و پراکنده‌ای شدید، دگر بار آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟! اصل خلق به معنی اندازه‌گیری و تقدیر است و چون آفریدن توأم با اندازه‌گیری است لذا خلق را آفریده و آفریدن معنی می‌کنند. آیه‌ی: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (انعام، ۱) «(خداوندی) که آسمان‌ها و زمین را آفرید» یعنی آسمان و زمین را بدون هیچ پیشینه‌ی قبلی آفرید و نیز در مورد بوجود آوردن چیزی از چیز دیگر نیز می‌آید مثل: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (النساء، ۱) «همه شما را از یک انسان آفرید» اما ایجادی که با حاصل شدن تغییرات، بدست می‌آید در بعضی موارد در حق غیر خداوند ثابت دانسته است مثل این که در مورد عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَمْرِ رَبِّي» (المائدة، ۱۱۰) «و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی». (قرشی، ۱۳۸۷/۲: ۲۹۴-۲۹۲) و خَلَقَ در مورد عموم مردم به دو گونه به کار می‌رود: اول: به معنای تقدیر و اندازه‌گیری امور دوّم: به معنای دروغ می‌آید. مثل: «وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَاءً» (عنکبوت، ۱۷) «و دروغی به هم می‌بافید». و هر جا واژه «خَلَقَ» در توصیف کلام و گفتار آمده است مقصود سخن دروغ می‌باشد و لذا عدّه زیادی منع نموده‌اند که واژه «خَلَقَ» در مورد قرآن به کار برده شود آیه‌ی: «إِن هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ» (شعراء، ۱۳۷) «این همان روش (و افسانه‌های) پیشینیان است» و خَلَقَ در معنای مخلوق نیز به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۵۴-۲۵۳) خلق (بر وزن قفل و عنق) به معنی عادت و طبع و مروّت و دین است. آیه‌ی: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم، ۴) «و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری» اختلاق: به معنی کذب و افتراء است «مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَأَةِ الْأَخْرَجَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» (ص، ۷) «ما هرگز چنین چیزی در آیین دیگری نشنیده‌ایم؛ این تنها یک آئین ساختگی است». (قرشی، ۱۳۸۷/۲: ۲۹۳) و خَلَقَ و خُلِقَ در اصل به یک معنا می‌باشند. این تفاوت که خَلَقَ مخصوص هیأت و اشکال و تصاویر قابل مشاهده با چشم است ولی خُلِقَ در صفات اخلاقی و قوایی که فقط با بصیرت می‌شود به آن پی برد، به کار برده می‌شود خَلَقَ: بهره‌هایی که انسان از فضائل اخلاقی نصیب خود می‌نماید. آیه‌ی: «مَا لَهُ فِي الْأَخْرَجَةِ مِنْ خَلَقٍ» (بقره، ۱۰۲) «در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۵۴) به معنی نصیب خوب است خَلَقَ: صیغه مبالغه و از اسماء حسنی است «هُوَ الْخَلَقُ الْعَلِيمُ» (حجر، ۸۶) «به یقین، پروردگار تو، آفریننده آگاه است». (قرشی، ۱۳۸۷/۲: ۲۹۳) خالق: از اسماء حسنی به معنی اندازه‌گیر است. (همان، ۲۹۵/۲) و فُلَانٌ خَلِيقٌ بكذا: یعنی گویا با این خصصت‌ها آفریده شده است. خَلَقَ الثُّوبُ و أَخْلَقَ: لباس کهنه شد. ثوبٌ خَلَقَ و مُخْلَقٌ و أَخْلَاقٌ: لباس کهنه و فرسوده. و از جمله خَلَوْقَهُ الثُّوبِ معنای پوشیده شدن لبس تصور شده است. جَبَلٌ أَخْلَقُ: کوه فرسوده شد. و صَخْرَةٌ

خَلْقًا؛ سنگ‌های فرسوده شده. خَلَقْتُ الثَّوْبَ: آن را با پوشیدن کهنه کردم. إِخْلُوقَ السَّحَابِ: ابر باران ریز شد یا شایسته است که از آن ابر بیارد. خَلُوق: نوعی عطر و بوی خوش است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۵۴)

خداوند در این آیه حکمت تشریح عده برای زن مطلقه را بیان می‌کند. در اینکه مقصود از آنچه در رحم‌هایشان خدا آفریده و باید کتمان نکنند چیست؟ اقوالی گفته شده است: از جمله: پنهان کردن عادت حیض، پنهان کردن آبستنی، پنهان کردن حیض و آبستنی. علت اینکه حرام است بر زنان که حیض یا حمل خود را کتمان کنند همین است که حق شوهر در آمیزش با آنها از بین نرود (از ابن عباس) و نیز فرزند به مرد دیگری نسبت پیدا نکند. (طبرسی، بی تا: ۶/۳)

۷-۴ همنشینی «کتم» با «انزال»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم همنشین شده است واژه علم است، که در آیات ۱۵۹ و ۱۷۴ بقره به کار رفته است.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (بقره، ۱۵۹) «کسانی که دلایل روشن و هدایت‌کننده ما را، پس از آن‌که در کتاب برای مردم بیانشان کرده‌ایم، کتمان می‌کنند، هم خدا لعنت‌شان می‌کند و هم دیگر لعنت‌کنندگان»

النُّزُولُ: در اصل، پایین افتادن از بلندی است. نَزَلَ عَنْ دَابَّتِهِ: از حیوان پیاده شد. نَزَلَ فِي مَكَانٍ كَذَا: در آنجا فرود آمد. أَنْزَلَهُ غَيْرَهُ: دیگری او را پایین آورد. «أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» (مؤمنون، ۲۹) «ما را در منزلگاهی پربرکت فرود آر، و تو بهترین فرودآورندگان». انزال در مورد نعمت‌ها، بخشش و یا عذاب خداوند بر بندگانش به کار رفته است که این امر یا به فرو فرستادن نفس چیزی بر انسان‌ها است همانند انزال قرآن و یا با فرستادن اسباب و علل آن و هدایت بشر به سوی این سبب‌ها می‌باشد مانند فرستادن آهن، لباس و غیر ذلک. فرمود: «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» (حدید، ۲۵) «و آهن را نازل کردیم» اما فرستادن عذاب مانند: «إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (عنکبوت، ۳۴) «ما بر اهل این شهر و آبادی به خاطر گناهانشان، عذابی از آسمان فرو خواهیم ریخت!» اما فرق بین انزال و تنزیل در وصف قرآن و

ملائکه این است که تنزیل به معنای نزول تدریجی و پی در پی می‌باشد اما انزال عام است. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر، ۱) «ما آن [= قرآن] را در شب قدر نازل کردیم» در این مورد نزول قرآن اختصاصاً با لفظ انزال آمده است نه تنزیل. چون روایت شده: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ دَفْعَةً وَاحِدَةً إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا، ثُمَّ نَزَلَ نَجْمًا فَجُجْمًا؛ قرآن یک دفعه بر آسمان دنیا فرود آمده سپس به تدریج و در مناسبت‌های مختلف نازل گردید.» در مورد افتراء، دروغ و آنچه از وسوسه‌ی شیطانی است جز واژه‌ی «تَنْزِيلٌ» استعمال نمی‌شود. تَنْزِيلٌ: نزول با مهلت و تأنی (قرشی، ۱۳۸۷: ۴۶/۷) «عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزِيلٌ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (شعراء، ۲۲۱-۲۲۲) «شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند، آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند.» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۷۵۰-۷۵۱) تَنْزِيلٌ: آنچه برای میهمان آماده شده تا بر آن نازل شود. (قرشی، ۱۳۸۷: ۴۴/۷) «فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا» (سجده، ۱۹) «باغ‌های بهشت جاویدان از آن‌ها خواهد بود، این وسیله پذیرایی.» نَزَلَتْ: به معنای یکبار نازل شدن «وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ الْآخِرَىٰ» (نجم، ۱۳) «و بار دیگر نیز او را مشاهده کرد» (همان، ۴۵/۷) «أَنْزَلَتْ فَلَانًا: او را میهمان نمودم. از واژه نازله تعبیر به گرفتاری و مصیبت می‌شود که جمع آن نَوَازِلٌ است. نَزَالٌ فِي الْحَرْبِ: بسیار جنگجو. نَزَلَ فُلَانٌ: بر من وارد شد. شاعر می‌گوید: أَنْزَلَتْهُ أَسْمَاءٌ أُمَّ غَيْرِ نَازِلَةٍ. طَعَامٌ نَزَلٌ: گروهی که در یک جا اجتماع نموده‌اند که تشبیه به غذای پر برکت شده است.» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۷۵۲)

اختلاف‌های دینی و انحراف‌ها، معلول انحراف علماء و کتمان آیات الهی توسط آنها بوده است. مراد از کلمه (هدی) همان معارف و احکامی است که دین الهی متضمن آن است، معارفی که پیروان دین را بسوی سعادت هدایت می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۸۵/۱) مراد از «الْبَيِّنَات» دلایل نبوت پیغمبر اسلام ﷺ است. (طبرسی، ۱۳۷۵: ۲۱۱/۱) برخی می‌گویند: «منظور از «مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» کتبی که قبل از قرآن نازل گردیده است و مقصود از: «الکتاب» قرآن مجید است. (طبرسی، بی تا: ۱۳۵/۲) کلمه (بینات) در کلام خدای عز و جل وصفی است مخصوص آیات نازله و بر این اساس منظور از کتمان آن آیات، اعم است از کتمان و پنهان کردن اصل آیه و اظهار نکردن آن و یا کتمان دلالت آن به اینکه آیه نازله را طوری تأویل و یا دلالتش را طوری توجیه کنند که آیه از آیت بودن بیفتد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۸۵/۱) مقصود آیه دانشمندان یهود هستند که نبوت پیامبر اسلام ﷺ را کتمان می‌کردند، با این که خداوند نشانه‌های نبوت و حقایق آن حضرت و نیز صفات و خصوصیات وی را در تورات بیان کرده بود. (طبرسی، ۱۳۷۵: ۲۱۱/۱) مراد کلیه مطالبی است که در کتب آسمانی از جانب خداوند نازل شده است.» (طبرسی، بی تا: ۱۳۵/۲)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (بقره، ۱۷۴) «بدرستی آنهایی که از کتاب خدا آنچه را که خدا نازل کرده کتمان می‌کنند و با کتمان آن ثمن اندک بدست می‌آورند آنها آنچه می‌خورند جز آتشی نیست که به‌درون خود می‌ریزند و خدا روز قیامت با آنها سخن نخواهد گفت و تزکیه‌شان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت»

آیه شریفه دلالت بر تجسم اعمال و تحقق نتایج آن دارد؛ آیه تعریضی است به اهل کتاب (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱، ۶۴۵)؛ برخی می‌گویند علائم و اوصاف پیغمبر اسلام و بشارت مربوط به آن حضرت را کتمان نمودند. گروهی می‌گویند یعنی احکام الهی را پنهان داشتند. (طبرسی، بی تا: ۱۷۰/۲) مراد از کتاب: تورات یا ممکن است قرآن و ممکن است بر کتب آسمانی دیگر حمل گردد. (طبرسی، بی تا: ۱۷۱/۲)

۴-۸ همنشینی «کتم» با «علم»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم همنشین شده‌است واژه علم است، که در آیات ۱۶۷ آل عمران، ۶۱ مائده، ۱۱۰ انبیاء به کار رفته است.

وَلْيَعْلَمِ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (آل عمران، ۱۶۷) «و تا نیز معلوم شود حال آنهایی که در دین نفاق و دورویی کردند و چون به آنها گفته شد بیائید در راه خدا جهاد و یا دفاع کنید عذر آوردند که اگر ما به فنون جنگی دانا بودیم از شما تبعیت نموده و به کارزار می‌آمدیم اینان با آنکه دعوی مسلمانی دارند به کفر نزدیکترند تا به ایمان، با زبان چیزی را اظهار کنند که در دل خلاف آن را پنهان داشته‌اند و خدا بر آنچه پنهان می‌دارند آگاه‌تر از خود آنها است»

العِلْمُ: درک کردن حقیقت چیزی، که این بر دو قسم است: اول: ادراک ذات شیء. دوم: حکم بر چیزی با وجود شیئی که ثباتش به آن شیء است یا نفی کردن شیئی که با نبود شیء اول آن هم معدوم می‌گردد. (راغب، ۱۳۸۷: ۵۳۱) علم: دانستن، دانش «فَلَمَّا عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» (بقره، ۶۰) «هر یک (از طوایف دوازده‌گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می‌شناختند» علم گاهی به

معنی اظهار و روشن کردن می‌آید مثل: «ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا» (کهف، ۱۲) «سپس آنان را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه، مدت خواب خود را بهتر حساب کرده‌اند» علم گاهی به معنی دلیل و حجت است مثل: «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِابَائِهِمْ» (کهف، ۴-۵) «گفتند: خداوند، فرزندی (برای خود) انتخاب کرده‌است، نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان» یعنی دلیلی به این گفته ندارند. (قرشی، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۲/۵) «أَعْلَمْتُهُ و عِلْمُهُ» در اصل به یک معنا هستند با این تفاوت که «إِعْلَامٌ» اختصاص به اخبار سریع دارد اما «تَعْلِيمٌ» نیاز به تکرار و ممارست فراوان دارد تا در نفس متعلم جای گیرد. بعضی قائلند که «تَعْلِيمٌ» عبارت است از آگاه کردن نفس بر تصور نمودن معانی و «تَعَلُّمٌ»: متوجه کردن نفس بر تصور این معانی است و چه بسا «تَعْلِيمٌ» نیز در معنای اعلام به کار رفته و این زمانی است که در آن تکرار تصور شود. مانند: «أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ» (حجرات، ۱۶) «آیا خدا را از ایمان خود با خبر می‌سازید؟» اما بر معنای «تَعْلِيمٌ»، آیه «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (الرحمن، ۱-۲) «خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود» «عَلَّمَ» اثری که از آن می‌توان به شیئی دیگر پی برد. مانند نشانه‌های نصب شده در راه و پرچم لشکر، کوه را از این جهت «عَلَّمَ» گفته‌اند که قابل نشانه است و جمع آن اعلام می‌باشد. مانند: «وَلَهُ الْجَوارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ» (رحمن، ۲۴) «و برای اوست کشتی‌های ساخته شده که در دریا به حرکت درمی‌آیند و هم‌چون کوهی هستند» و شکاف لب بالا را «عَلَّمَ» گویند. «عَلَّمَ التَّوْبِ»: نقش و نگار لباس. «أَعْلَمْتُ كَذَا»: برای او نشانه گذاشتم. «فُلَانٌ عَلَّمَ»: فلانی مشهور است که تشبیه به پرچم لشکر شده‌است. «مَعَالِمُ الطَّرِيقِ و الدِّينِ»: نشانه راه و دین. مفرد آن «مَعْلَمٌ» می‌باشد. «فُلَانٌ مَعْلَمٌ لِلْخَيْرِ»: فلانی نمونه‌ی خیرخواهی است. «عَلَّمَ حَنَا، عَالَمٌ»: اسم است برای گیتی و آنچه از جواهر و اعراض در آن قرار دارد در اصل اسم است برای هر چیزی که با آن علامتی و نشانه‌ای به جای می‌گذارند. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۵۳۳-۵۳۱) «عَالَمٌ»: همه مخلوقات، مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (فاتحه، ۲) «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» «علامات»: جمع علامت به معنی نشانه است. (قرشی، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۴)

بطور کلی در حادثه احد، سه گروه مشخص در میان مسلمانان، پیدا شدند: گروه اول افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات، پایداری نمودند بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی جراحات سنگین برداشتند. گروه دیگر تزلزل و اضطراب در دل‌های آنها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند. گروه سوم، گروه منافقان بودند که در اثناء راه، به بهانه‌هایی از شرکت در جنگ، خودداری کرده و به مدینه بازگشتند. (مکارم شیرازی،

۱۳۷۱:۳/۱۶۳) مقصود این است که ایمان در لفظ و سخن آن‌هاست و از وجود آن در دلشان خبری نیست. (طبرسی، ۱۳۷۵:۱/۵۱۷) خدا به آنچه که در دل پنهان می‌دارند از نفاق و شرک داناست. (طبرسی، بی تا: ۴/۳۳۳)

وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (مائده، ۶۱) «و وقتی نزد شما می‌آیند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم و حال آنکه آمدنشان به خدمت تو با کفر و در شدنشان هم با کفر بوده و خدا داناتر است به نفاقی که دارند و آن را کتمان می‌کنند»

درباره داخل شدن و خارج شدن منافقان اهل کتاب با کفر دو قول وجود دارد: اول: آن‌ها در حال کفر بر پیامبر داخل و در حال کفر از نزد او خارج شدند. دوم: آنها در همه حال دارای کفر هستند. کفر با آن‌هاست و از آنها جدا نمی‌شود. بدین ترتیب خداوند متعال، آنها را بوسیله کفر از دیگران ممتاز می‌سازد. (طبرسی، بی تا: ۱۰۳/۷) و در پایان آیه به آنها اخطار می‌کند که با تمام این پرده‌پوشی‌ها خداوند از آنچه آنها کتمان می‌کنند، آگاه و با خبر است. (مکارم، ۱۳۷۴: ۴/۴۴۵)

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (انبیاء، ۱۱۰) «خدا سخن بلند و علنی شما و آنچه را که پنهان می‌دارید می‌داند»

آیه در مقام اعلام خطر رسول خدا ﷺ به مشرکان استهزاء کننده است. این آیه تتمه کلام رسول خدا ﷺ است، رسول خدا ﷺ نخست مأمور شد ایشان را از خطری که در اعراض از اسلام هست هشدار دهد، و سپس مأمور شد علم به دوری و نزدیکی وقوع آن خطر را از خود نفی کند، و بی‌علمی خود را چنین تعلیل کند که علم به گفته‌های علنی ایشان که همان طعن بر اسلام و استهزاء به آن است- و گفته‌های پنهانی آنان، منحصرًا مخصوص به خدای تعالی است و تنها او است که عالم به حقیقت امر است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴/۴۶۸)

۹-۴ همنشینی «کتم» با «فضل»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم هم‌نشین شده‌است واژه فضل است، که در آیات ۳۷ نساء به کار رفته است.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (نساء، ۳۷) «همان کسانی که بخل می‌ورزند، و دیگران را نیز به بخل دعوت می‌کنند و آنچه خدا از فضل خود به آنان روزی کرده کتمان می‌کنند و ما برای کفرپیشگان عذابی تهیه کرده‌ایم که در برابر تبخترشان خوارشان سازد»

الْفُضْلُ: زیادت از اکتفا نمودن به مقدار خاص (راغب اصفهانی، ۵۸۸:۱۳۸۷) ضِدُّ نَقْصٍ (قرشی، ۱۳۸۷:۵/۱۸۲) و فضل بر دو قسم است: پسندیده، مانند برتری در علم و حلم و مذموم مانند بالا گرفتن غضب حتی در جایی که سزاوار است انسان خشم بگیرد و استعمال آن در مورد اول بیش‌تر است. (راغب اصفهانی، ۵۸۸:۱۳۸۷) فضل به دو معنی به کار رفته: اول: برتری دوم: عطیه، احسان و رحمت (قرشی، ۱۳۸۷:۵/۱۸۳) و واژه‌ی فُضُول در امور ناپسند و مذمت شده، استعمال می‌شود و به هر گونه بخششی که بخشنده‌ی آن ملزم و مجبور به پرداخت آن نباشد فَضْلٌ گویند مانند «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء، ۳۲) «و از فضل خدا، برای رفع تنگناها طلب کنید.» (راغب اصفهانی، ۵۸۸-۵۸۹:۱۳۸۷)

برخی می‌گویند یعنی کسانی که از زکات و صدقات واجب دیگر منع می‌کنند: برخی می‌گویند یعنی کسانی که از اظهار صفاتی را که از پیغمبر شناخته‌اند، بخل می‌ورزند. و مردم را نیز امر به بخل می‌کنند. برخی گفته‌اند: یعنی علم خود را نسبت به بعثت پیامبر گرامی اسلام، کتمان می‌کنند. برخی گفته‌اند: یعنی مردم را امر می‌کنند به کتمان حق و کوشش می‌کنند که ثروت خود را منکر شوند تا برای بخل خود عذری داشته باشند بدیهی است که آیه هر نوع بخلی را- خواه نسبت به- مال و خواه نسبت به علم- شامل می‌شود. برای کسانی که منکر نعمت خدا نسبت به خود می‌شوند و آن را کتمان می‌کنند، عذابی مهیا کرده‌ایم که موجب خواری و اهانت آنها می‌شود. (طبرسی، بی تا: ۱۴۶/۵) منظور این نیست که فقط با زبان به مردم می‌گویند بخل بورزید، بلکه با روشن عملی خود مردم را به بخل وادار می‌سازند، حال چه اینکه به زبان هم دعوت بکنند و یا سکوت نمایند. (طباطبایی، ۱۳۷۴:۴/۵۶۳) و مراد از کلمه (کافرین)، معنای لغوی آن است، که همان پوشاندن است، چون افراد بخیل نعمتی را که خدا به آنان داده می‌پوشانند، کفار حق را می‌پوشانند. (همان، ۵۶۴/۴)

۴-۱۰ همنشینی «کتم» با «حدیث»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم همنشین شده‌است واژه حدیث است، که در ۴۲ نساء به کار رفته است.

يَوْمَئِذٍ يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (نساء، ۴۲) «در آن روز کسانی که کفر ورزیدند و رسول را نافرمانی کردند آرزو می‌کنند ای کاش با خاک یکسان شده بودیم، و پیام خدا را کتمان نمی‌کردیم»

الحدوث: به وجود آمدن هر چیزی بعد از عدم و نیستی. خواه این حدوث عرضی باشد یا ذاتی (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۷۶) بوجود آمدن که قهراً توأم با تازه بودن است؛ حدیث هر چیز تازه‌ای است خواه فعل باشد یا قول. (قرشی، ۱۳۸۷: ۱۱۰/۲) و مقصود از احداث شیء: ایجاد نمودن می‌باشد و ایجاد و آفرینش جواهر و پدیده‌های عالم فقط از جانب خداوند تعالی می‌باشد. مُحَدَّث: چیزی که نبوده و ایجاد شده‌است و این ایجاد یا در ذات خود اوست و یا حصول آن نزد کسی است که آن را پدید آورده است. خداوند می‌فرماید: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثًا» (انبیاء، ۲) «هیچ یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آنها نمی‌آید» و به هر چیزی که زمانش نزدیک باشد، مُحَدَّث گفته می‌شود، خواه فعلی باشد یا قولی. «حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» (کهف، ۷۰) «تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم» و به هر سخنی که از راه گوش یا وحی در حال بیداری یا خواب به انسان برسد به آن حدیث گویند. خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا» (تحریم، ۳) «هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت». خداوند قرآن را حدیث نامید. مانند: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» (طور، ۳۴) «سخنی همانند آن بیاورند». حدیث: میوه تازه. رَجُلٌ حَدَّثٌ: مرد خوش سخن. هُوَ حَدَّثُ النِّسَاءِ: او با زنان هم سخن است. صارَ أَشْحَابُهُ: آن سخن افسانه شد. رَجُلٌ حَدَّثٌ وَ حَدِيثُ السِّنِّ: مرد جوان. حادثه: بلای نازل شده که جمع آن حوادث می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۷۶)

وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا: در این باره اقوالی است: اول: عطف است بر «لو تسوی» معنای آن این است: دوست می‌دارند که حدیثی را کتمان نکرده بودند. زیرا هنگامی که از آنها سؤال می‌شود، می‌گویند: بخدا، ما مشرک نبودیم. آن گاه اعضای بدنشان به کردارشان گواهی می‌دهد و می‌گویند: کاش خاک بودیم و کاش چیزی را کتمان نکرده بودیم البته این کتمان حقیقی نیست، زیرا هیچ

چیز از خداوند مکتوم نیست، بلکه بصورت کتمان است. دوّم: این کلام مستأنف و مستقل است و منظور این است که هیچ‌یک از کارهای دنیا و کفر خود را کتمان نمی‌کنند، بلکه اعتراف می‌کنند و به اعتراف خود داخل جهنم می‌شوند. علت عدم کتمان این است که می‌دانند کتمان به حالشان بی‌فایده است. سوم: مقصود این است که نمی‌توانند چیزی را از خداوند کتمان کنند زیرا اعضای بدن آنها به کردارشان گواهی می‌دهند. بنا بر این تقدیر این است که: «لا تکتّمه جوارحهم و ان کتموه» یعنی اعضای ایشان کتمان نمی‌کنند اگر چه خودشان کتمان کنند. چهارم: مقصود این است که: کاش با خاک یکسان می‌شدند و امر محمد ﷺ و بعثت او را کتمان نکرده بودند. پنجم: آیه را باید بظاهر آن حمل کرد. پس مقصود این است که: آنها چیزی را کتمان نمی‌کنند زیرا به ترک زشتی‌ها و دروغ مجبورند. (طبرسی، بی تا: ۱۵۶/۵-۱۵۵)

۴-۱۱ همنشین «کتم» با «مخرج»

یکی از کلماتی که در قرآن با واژه کتم همنشین شده‌است واژه مُخْرِج است، که در آیه ۷۲ بقره به کار رفته است.

وَ إِذِ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَارُكُمْ فِيهَا وَ اللّٰهُ مُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (بقره، ۷۲) «کسی را کشته بودید و درباره او کشمکش می‌کردید و خدا آنچه را نهان می‌داشتید آشکار کرد»

خَرَجَ خُرُوجًا: از جایگاه یا حالتی که در آن بود، خارج شد. خواه آن جایگاه خانه یا شهر یا لباس باشد و نیز فرقی نمی‌کند که آن حالت نفسانی باشد و یا در اسباب خارجی آن. خداوند می‌فرماید: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» (قصص، ۲۱) «موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود» و واژه‌ی «إِخْرَاج» بیش‌تر در مورد اعیان به کار می‌رود. مثل: «أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ» (مؤمنون، ۳۵) «بار دیگر (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟!» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۳۴-۲۳۳)

خروج: بیرون شدن، آشکار شدن «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ» (توبه، ۴۶) «اگر آنها اراده داشتند که (بسوی میدان جهاد) خارج شوند.» (قرشی، ۱۳۸۷: ۲/۲۳۴) و نیز «أَخْرَجَ» در امور تکوینی که ایجاد آن کار خداست استعمال می‌شود: «وَ اللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» (نحل، ۷۸) «و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود» تخریج: اکثراً در مورد علوم و صنایع به کار می‌رود و گفته شده- است برای چیزی که از زمین می‌روید و یا از لانه‌ی حیوان خارج می‌شود نیز به کار می‌رود. مثل

این واژه است کلمات: خَرَجٌ و خَرَجٌ، خدای تعالی می‌فرماید: «أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ» (مؤمنون، ۷۲) «یا اینکه تو از آنها مزد و هزینه‌ای (در برابر دعوت) می‌خواهی؟ با اینکه مزد پروردگارت بهتر است» و اضافه شدن خَرَجٌ به خداوند تنبیهی است بر این که خداوند است که آن را لازم و واجب نموده است. و خَرَجٌ اعم از خَرَجٌ است و نیز خَرَجٌ در برابر دَخَلٌ قرار داده شده است. خداوند می‌فرماید: «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً» (کهف، ۹۴) «آیا ممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم؟!» و خَرَجٌ غالباً در مورد مالیات زمین استعمال می‌شود. و گفته شده است: العَبْدُ يُؤَدِّي خَرْجَهُ: غلام هزینه و سهم قرارداد خود را از غله می‌دهد و مردم نیز مالیات خود را به سلطان می‌دهند. خَرَجٌ: ابر که جمع آن خُرُوجٌ است. «الخَرَجُ الضَّمَانُ» یعنی چیزی که از مال فروشنده در مقابل خسارتی که وارد شده، گرفته می‌شود. خارجی: کسی که ذاتاً از شیوه و حالات نزدیکان و هم‌گروهانش خارج شده است. خَرَجٌ: دو رنگ مخلوط از سفید و سیاه گفته می‌شود ظَلِيمٌ أَخْرَجٌ: شتر مرغ ماده سیاه و سفید. أَرْضٌ مُخْرَجَةٌ: زمینی که بعضی از قسمت‌های آن گیاه روئیده و بعضی جاها خالی از گیاه است لذا دو رنگ به نظر می‌آید. خَوَارِجٌ: آنهایی که از اطاعت و پیروی امام خویش خارج شدند. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۳۵-۲۳۴)

آیه خطاب به جماعتی است که قتلی در میان آنان اتفاق افتاده بود. و خداوند راز آن را آشکار ساخت. (طبرسی، بی تا: ۲۱۷/۱) کلمه (اداراتم) در اصل تداراتم بوده و تداراً بمعنای تدافع و مشاجره است و از ماده (دال- را همزه) است، که بمعنای دفع است، شخصی را کشته بودند و آن گاه تدافع می‌کردند، یعنی هر طائفه خون او را از خود دور می‌کرد و به دیگری نسبت می‌داد. و خدا می‌خواست آنچه آنان کتمان کرده بودند، بر ملا سازد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۰۶/۱)

نتیجه‌گیری

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی واژه «کنم» و مشتقات آن در قرآن با تحلیل محتوایی آن بر پایه مطالعات درون‌متنی با توجه به سیاق یا پیوستگی آیات پرداخته است. معناشناسی به ابزاری برای تحلیل روابط میان واژگان مبدل شده و با مطالعه علمی به کشف و استخراج معانی آنها می‌پردازد. دست‌یابی به معانی دقیق نیازمند در نظر گرفتن نظام کل معانی و ارتباط واژگان با یکدیگر است. واژه «کنم» و مشتقات آن ۲۱ مرتبه در قرآن به کار رفته است که فهم دقیق معنای این واژه تأثیر بسزایی در فهم آیات قرآن دارد. در محور همنشینی «کنم» واژه‌هایی هم‌چون: «شهادة»، «حق»، «تبدون»، «ایمان»، «بینه»، «خلق»، «أنزل»، «علم»، «فضل»، «حدیث»،

«مُخْرَج» قرار گرفته‌اند، با تحلیل و بررسی این واژه‌ها می‌توان به معنای دقیق واژه «کتب» دست یافت. در سه آیه واژه «کتب» با «شهادة» همنشین شده‌است که منظور کتمان حقایق درباره عقاید حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و ذریه ایشان که نه یهودی بودند و نه نصرانی بلکه یکتاپرست بودند؛ و هم‌چنین عدم کتمان امانات و وصیت اموات اشاره شده‌است. در سه آیه با واژه «حق» همنشین شده‌است که روی سخن با علماء بنی اسرائیل بوده و از آنان خواسته شده تا بشارت‌ها و علامت‌هایی بر نبوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صفات ایشان که حق است و در کتب آن‌ها آمده و آن جناب را همانند فرزندان خود می‌شناسند، بیان کنند و چیزی را کتمان نکنند؛ خداوند مؤکدترین پیمان‌ها را از آنها گرفته اما با این حال در پیمان خیانت کرده و حقایق کتب آسمانی را کتمان کردند. در سه آیه با واژه «تبدون» همنشین شده‌است که منظور آنچه در افعال، اقوال، عقاید، نیات، کفر، پنهان است برای خداوند آشکار و از آن‌ها با خبر است. در یک آیه با واژه «ایمان» همنشین شده که حکم تقیه و مخفی کردن ایمان مؤمن آل فرعون برای نجات جان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را بیان کرده‌است. در یک آیه با واژه «بینه» همنشین شده این آیه نیز در باره مخفی کردن حقایق درباره بشارت‌ها و علائم نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توسط علمای بنی اسرائیل است. در یک آیه با واژه «خَلَقَ» همنشین شده که درباره احکام مربوط به زنان مطلقه است که حیض و آبستنی خود را پنهان نکنند. در دو آیه با واژه «أَنْزَلَ» همنشین شده‌است، کتمان دلایل روشن و هدایت کننده اعم از کتمان دلایل نبوت و احکام و کتب آسمانی است. در سه آیه با واژه «علم» همنشین شده‌است که علم خداوند به شرک، کفر، نفاق، و اقوال مشرکین استهزاء کننده است. در یک آیه با واژه «فَضْل» همنشین شده‌است که کتمان علم یا ثروتی است که خداوند به آنها تفضل کرده‌است. در یک آیه با واژه «حَدِيث» همنشین شده‌است، منظور کتمان پیام الهی است. در یک آیه با واژه «مُخْرَج» همنشین شده‌است که فعلی (قتل) که مرتکب شدند را خداوند آشکار کرد. آنچه مهم است، این است که در آیات بررسی شده به کمک همنشین‌ها، واژه کتمان مربوط به بیان و گفتار و افعال، نیات و عقاید است.

فهرست منابع

*قرآن کریم

- ۱- جورج یول (۱۳۸۵ ه.ش): «بررسی زبان»، علی بهرامی، تهران: رهنما، چاپ: ۲.
- ۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۷): «مفردات الالفاظ القرآن الکریم»، حسین خدا پرست، قم: دفتر نشر نوید اسلام، چاپ: ۱.
- ۳- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۶ ه.ش)، «قرآن و علم»، قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
- ۴- سلطان علی‌شاه، سلطان محمد بن حیدر (۱۳۷۲ ه.ش): «متن و ترجمه فارسی تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادة»، تهران: سر الاسرار - ایران، چاپ: ۱.
- ۵- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴ ه.ش): «ترجمه تفسیر المیزان»، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران، چاپ: ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۵ ه.ش): «ترجمه تفسیر جوامع الجامع»، مشهد مقدس: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی - ایران، چاپ: ۱.
- ۶- طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، تهران: فراهانی - ایران، چاپ: ۱.
- ۷- عاملی، ابراهیم (۱۳۶۰ ه.ش): «تفسیر عاملی»، تهران: کتابفروشی صدوق - ایران، چاپ: ۱.
- ۸- عسکری، حسن بن عبدالله (۱۳۹۰ ه.ش): «الفروق اللغویه، فارسی»، مهدی کاظمیان، زهرا رضاخواه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۹- قرائتی، محسن (۱۳۸۸ ه.ش): «تفسیر نور»، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن - ایران، چاپ: ۱.
- ۱۰- قرشی بنابی، علی اکبر (۱۳۸۷): «قاموس قرآن»، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ: ۱۲.
- ۱۱- قرشی بنابی، علی اکبر (۱۳۷۵ ه.ش): «تفسیر احسن الحدیث»، تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر - ایران، چاپ: ۲.
- ۱۲- مغنیه، محمدجواد (۱۳۷۸ ه.ش) «ترجمه تفسیر کاشف»، قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) ایران، چاپ: ۱.

۱۳- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ ه.ش): «تفسیر نمونه»، تهران: دارالکتب الإسلامیة - ایران، چاپ: ۱۰.

